أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

بحث در مورد قاعدهٔ حرج به اینجا رسید که نسبت بین این قاعده با سایر ادلّه آیا تخصیص است یا حکومت است یا غیر ذلک؟

عرض شد که نسبت نه تخصیص است و نه حکومت، مثل قاعدهٔ لاضرر اگر ما تنازل کنیم و خطابات شارع را مثل بقیهٔ خطابات عرفیه بدانیم، در اینجا قائل به تخصیص می شویم بالنسبه به سایر ادلّه.

صحبتی که در اینجا می‌ماند اینکه آیا قاعدهٔ لاحرج بالنسبه به احکام عدمیه هم جاری می‌شود یا نه، مختصّ به احکام ثبوتیه و وجودیه است؟

همین بحث در مورد قاعدهٔ لاضرر هم عرض شد. در آنجا گفتیم که لاضرر به معنای رفع زمینهٔ برای ضرر است در تشریع نه اینکه ثبوت حکم و بعد ارتفاع آن به وسیلهٔ لاضرر، یعنی به طور کلی زمینهٔ ضرر در تشریع اسلام و در تشریع حکومتی وجود ندارد. زمینهٔ ظلم وجود ندارد، زمینهٔ اضرار در شرع وجود ندارد. بنابراین در ظرف مظنّهٔ به حکم اگر ما احتمال حکم ضرری از ناحیهٔ شارع بدهیم در آنجا قاعدهٔ لاضرر می‌آید رفع حکم مظنّه‌ای را می‌کند، رفع حکم احتمالی را می‌کند اگر ما در آن مورد از طرف شارع حکمی نداشته باشیم. پس بنابراین قاعدهٔ لاضرر بالنسبه به جمیع احکام چه ثبوتیه چه عدمیه جاری است. کذلک در قاعدهٔ حرج و عسر هم همین مطلب طابق النعل بالنعل ذکر می‌شود.

قاعدهٔ حرج به معنای رفع هر حکم حرجی است که از ناحیهٔ شارع بر انسان تحمیل بشود یا اینکه مظنّهٔ آن حکم حرجی برای انسان وجود داشته باشد و ما بواسطهٔ قاعدهٔ حرج رفع آن حکم را می‌کنیم. فلهذا مسائلی که اگر به فکرمان می‌خورد بر اینکه فقط اختصاص دارد به احکام ثبوتیه، و در احکام عدمیه قاعدهٔ حرج جاری نمی‌شود، در آن احکامی که از طرف شارع نرسیده است ما نمی‌توانیم قاعدهٔ حرج را جاری بکنیم و باید متوسل بشویم به عمومات یا به اصول عملیه، تمامی اینها خالی از وجه وخالی از تأمل خواهد بود. این یک بحث که مربوط به اصل قاعده بود.

مسألهٔ مهم و محور بحث و بزنگاه مسأله- آنجایی که می‌توانیم بگوئیم همه در آنجا گیر کرده‌اند و

هرکدام یک مفرّی برای خودشان پیدا کرده‌اند- این است که ما مشاهده می‌کنیم در فقه، می‌بینیم در بعضی از احکام فقهی است که در اینجا اصلاً آن تکلیف بدون مشقّت معنا ندارد و بدون عسر اصلاً آن تکلیف فرض کنید که معنا ندارد. خب در اینجا چه باید کرد؟

مثلاً فرض کنید که در مورد جهاد، اصلاً بدون مشقت، در اینجا تکلیف معنا ندارد. در مورد حج اصلاً بدون مشقت و بدون عسر، تکلیف معنا ندارد. حج باید شخص انجام بدهد به هر کیفیتی. و منظور از انجام حج و وجوب حج این نیست که شخص فرض کنید که ده میلیون، بیست میلیون مالِ کنار گذاشته داشته باشد تا اینکه سوار بر هواپیما بشود و دو ساعت برود و با یک خدمتگذاران مخصوص از او پذیرایی بکنند و بعد هم به این کیفیت برگردد! آنجا بر تخت روان سوار بشود و این طرف و آن طرف او را بر دستها ببرند! نخیر، حج عبارت است از تحمل مشاق، حج عبارت است از اتیان تکالیف به نحو مشقت، تازه الان خیلی[راحت شده است.] قبلاً با کجاوه ها می رفتند، دزد مال آنها را می زد، آنها را می کشتند، به گرمازدگی و امثال ذلک مبتلا می‌شدند. آن وضعی که در عرفات و منا در آن زمانها ذکر می‌کنند مسائل خیلی مشکلی را حکایت می‌کند. این معنای حج است.

و کسی که مستطیع است باید حج انجام بدهد. ... لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً ... ﴿آل‌عمران، ۹۷﴾ کسی که مستطیع است از جهت راه. یعنی سبیل به حج برای او آماده هست. و اینکه می‌گویند پول داشته باشد برای برگشت، نه اینکه پولِ کنار داشته باشد. شخصی که مخارج زن و بچهٔ خود را در طول حج آماده کرده باشد، برنج و روغن و حبوبات و سایر مسائل را آماده کرده باشد برای زن و بچه‌اش، این چنین شخصی بایدحج انجام بدهد و اما اینکه حالا پولی داشته باشد برود، این از هیچ کجای آیه یک همچنین استفاده‌ای نمی‌شود. و اینکه فقها آمده‌اند به این مسأله فتوا داده‌اند ما نمی‌دانیم از کجا یک همچنین استفاده‌ای را کرده‌اند. ما آنچه که در روایات بررسی کردیم اینکه روایات بگوید یک پولی کنار گذاشته بشود و...،[ما به چنین مطلبی برخورد نکردیم. آنچه در روایات است فقط] این است که زاد و راحله برای او آماده بشود، همین. زاد و راحله را داشته باشد در سفر مکه. حالا این زاد و راحله را داشتن، آیا داشتن به معنای بالفعل است؟ این است معنا؟ یعنی یک شتر با خودت زاد و راحله بیاوری تا مکه؟ اینطوری است؟ یا نه، زمینهٔ برای تحصیل زاد و راحله وجود داشته باشد؟ پول داشته باشی بروی زاد و راحله تهیه کنی. حالا راحله‌اش هیچی، زادش را تهیه بکنی. در آنجا کسی شما را مهمان کند و زاد و راحلهٔ شما را بدهد یا اینکه نه اصلاً شما یک امکاناتی را داشته باشید که با آن امکانات بتوانید تحصیل زاد و راحله در طول سفر بکنید. همهٔ اینها را شامل می‌شود.

اگر شخصی حرفه‌ای دارد که می‌تواند این حرفه را در طول حج مورد استفاده قرار بدهد باید این کار

را بکند و به حج برود. اگر کسی فرض کنید که من باب مثال مُبلِّغ است و با تبلیغ پول درمی‌آورد، این بایستی که برود در طول حج تبلیغ کند و زاد و راحله را به این وسیله بدست بیاورد، این هیچ اشکالی ندارد. اگر کسی فرض کنید کفّاش هست این کفشی که در اینجا می‌دوزد خب برود کفش حاجیها را بدوزد، برود نعلین آنها را بدوزد و تحصیل زاد و راحله بکند. اینکه یک زاد و راحله ای کنار باشد اصلاً از کجای روایت اینها همچنین استفاده‌ای را می‌کنند؟! شخص مشتغل به یک شغلی هست، می‌تواند این شغل را در طول حج هم انجام بدهد و تحصیل زاد و راحله بکند. ولو با مشقت باشد باید این را انجام بدهد. خب حالا نکته در این است، به این مسأله فقط ما به عنوان یک نمونه اشاره کردیم و فتوا هم همین است یعنی بنا بر این است که لازم نیست استطاعت به عنوان یک استطاعت مالیه‌ای باشد که شخص تحصیل مال کرده باشد، نه، یک همچنین چیزی ما در شرع نداریم بلکه ما بسیاری از افراد را می‌بینیم که اینها در زمانهای سابق و در زمان ائمه حج می‌کردند و فقط یک شلوار و یک پیراهن تنشان بود و دیگر هیچی نداشتند. با کاروان راه می‌افتادند پیاده می‌آمدند می‌رفتند حج. در همان جا هم حمالی می‌کردند، سقایی می‌کردند و امثال ذلک، پول می‌گرفتند و خرجشان را می‌گذراندند، زن و بچه‌شان هم پول داشتند تا اینها برگردند، اینها حاجی هستند.

استطاعت یعنی قدرت برای انجام دادن مناسک، همین، والسلام. حالا حتماً باید فرض کنید که استطاعت، استطاعت با چلوکباب و قیمه پلو باشد؟! نخیر، استطاعت با نان و پنیر و سبزی و انگور هم استطاعت است، این لازم نیست که به این کیفیت باشد. و در اینجا قضیه، قضیهٔ[نوع لحاظ نمی‌شود،] قضیه، قضیهٔ شخص است. استطاعت به شخص برمی‌گردد. اگر یک شخصی ثروتمند و مُترَف و مترفه و امثال ذلک باشد در عین حال اگر بتواند به این کیفیت مکه برود، مکه بر او واجب است، شوخی بردار نیست. ولو اینکه پیاده هم می‌تواند برود باید برود. شخصی که می‌تواند پیاده برود باید پیاده برود. زاد و راحله در اینجا حمل می‌شود بر موارد عموم که عموم مردم بدون راحله نمی‌توانند این مسافتها را طی کنند و ماهها در راه باشند و به این کیفیت بخواهند بروند. شخصی که بخواهد تنها برود خب از قافله عقب می‌ماند، سرعت قافله با سرعت انسان تفاوت دارد. انسان ماشیاً حرکت می‌کند، قافله راکباً حرکت می‌کند و اگر بخواهد عقب بماند خطر او را تهدید می‌کند. لذا می‌گویند زاد و راحله. اما اگر یک کاروانی اصلاً پیاده راه افتاد، واجب است بر کسانی که می‌توانند اینکه پیاده حرکت کنند و به مکه بروند.

لذا ما در خیلی از احکام می‌بینیم که اصلاً مشقت در آن احکام لحاظ شده، این از یک طرف، از یک طرف نگاه به بعضی از احکام می‌کنیم می‌بینیم اینقدر ساده گرفته‌اند، فرض کنید در وضو و تیمم و غسل اینقدر ساده گرفتند، در باب طهارات اینقدر ساده گرفته شده. طهارات و نجاسات و امثال ذلک و اینها. این روی چه اساسی هست؟ این روی چه مبنایی هست؟ مگر احکام شرع همه یک دست نیستند و از یک منشأ مگر همهٔ

آنها تنازل پیدا نمی‌کنند؟ چطور در یک جا ما می‌بینیم مشکل است و در یک جا اینقدر آسان است؟ وقتی که بدست آوردن طهارت مائیه مشکل باشد امر به طهارت ترابیه می‌شود. خب این قضیه باعث شده است که اینقدر ما در کلمات فقهاء و بزرگان اختلاف می‌بینیم.

بعضی‌ها به طور کلی آمده‌اند این قاعده را مخصوص کرده‌اند به مواردی که اصلاً تکلیف نباشد، فرض کنید که مانند اصول عملیه. چطور در اصول عملیه ما در مواردی که شک در تکلیف داریم یا شک در مکلفٌ به داریم، شبهۀ موضوعیه داریم، شبهۀ تکلیفیه داریم، شبهۀ مصداقیه داریم، ما در اینها اصول عملیه جاری می‌کنیم. در جایی که بیان نیست، در لابیان اصول عملیه جاری می‌شود. همین جا در ظرف عدم بیان ما قاعدۀ عسر و حرج را جاری می‌کنیم. اما اگر در یک زمینه‌ای تکالیف مثبته یا نافیه وجود داشته باشد ما در آنجا نمی‌توانیم تمسک به قاعدۀ عسر و حرج کنیم. یعنی این احکام مثبته، اینها مخصصات قاعدۀ نفی و حرج خواهند بود. قاعدۀ [عسر] و حرج عام است، تخصیص می‌خورد به تمام احکامی که در شرع آمده الا آن مواردی که ما نسبت به آن مورد حکم نداریم، شک داریم، مثلاً اگر بخواهیم احتیاط بکنیم در آن مورد، به مشقت می‌افتیم. با قاعدۀ حرج، نفی وجوب آن احتیاط را می کنیم. نفی آن تکلیف زائد را می‌کنیم

سوال: تخصیص اکثر نمی‌شود؟

جواب: تخصیص اکثر نیست در اینجا، در اینجا مثل همین اصول عملیه می‌ماند که در مورد لابیان است. اصلاً مورد آنها مورد لابیان است.

سوال: ...؟

جواب: مثل تخصیص است نه اینکه واقعاً تخصیص است. یعنی احکام مثبته، اینها در یک طرف قرار دارند، احکام عسر و حرج در طرف دیگر قرار دارند. آن مربوط می‌شود به آن مواردی که تکلیف از طرف شرع ثابت باشد، این مربوط می‌شود به موارد مشکوک یا عدم التکلیف. در آنجایی که زمینه برای تکلیف است انسان اگر بخواهد به این عمل کند در عسر و حرج می‌افتد، در مشقت می‌افتد، آن وقت با نفی عسر و حرج نفی تکلیف در اینجا می‌شود.

سوال: موقفشان موقف اصول عملیه است.

جواب: مثل اصول عملیه است.

این یک مسأله.

آن وقت اینها چرا این حرف را زده‌اند؟ اینها نگاه کرده‌اند به همین تناقض و تضادی که می‌بینند در مورد احکام. خب خیلی از احکام اینها احکام حرجی است، اینها احکام دارای عسر و مشقت است، خب چگونه این اصول را در آنها جاری بکنند؟ خب نمی‌توانند این نفی قاعده را در آن جاری بکنند، اینها می‌گویند که نه،

این اختصاص دارد به آنجایی که اصلاً تکلیف مشکوک باشد. به جهت رفع احتیاط، فرض کنید که شارع برای ما این قاعده را جعل کرده است. به واسطهٔ افتادن در حرج و بواسطهٔ عدم تکلیف، شارع برای ما مثلاً این کار را انجام داد. البته این خب باید ببینیم دائره‌اش در چه دائره‌ای هست، البته دائرهٔ احتیاط هم خب در آنجا باید ذکر کنیم که حالا برگشتش را من عرض می کنم که همهٔ اینها به یک ملاک بر می گردد، چه دربارهٔ احتیاط و چه دربارهٔ عسر و حرج و چه در تمام تکالیف، اینها یک ملاک را دارند که حالا ملاکش را هم خدمتتان عرض می کنم، این یک طرف.

اشکالی که بر اینها می‌شود این است که خب پس بنابراین شما در هیچ جا نمی‌توانید تمسک به قاعدهٔ حرج بکنید در حالتی که ما می‌بینیم خود ائمه تمسک کرده‌اند و با خود قاعدهٔ نفی حرج، عمومات را تخصیص زده‌اند، ماجعل اللّه علیکم فی الدین من حرج یا ان هذا و اشباهه یعرف من کتاب اللّه اینها همه تخصیص ادلهٔ وجوب غسل و وجوب وضو است دیگر. خب تخصیص است دیگر. یا بگوئیم تخصیص است یا تخصیص نیست، آن مربوط به آن زمان و در عِدل او و در عرض او هست، آن مربوط می‌شود به غیرحرج، ادلهٔ حرج مربوط می‌شود به موقف حرج. یعنی خود ائمه با این قاعده آمده‌اند یک حکم را برداشته‌اند نه اینکه در زمینهٔ عدم حکم آمده‌اند این قاعده را جاری کرده‌اند. آن وقت این با اصول برائت و اصول عملیه چطور سازگار می‌شود؟ اصلاً اینطور نیست.

بعضی‌ها آمده‌اند حمل کرده‌اند بر یک تکلیف زائد بر آنچه را که عرف او را تحمل می‌کند. آن وقت در اینجا جای صحبت پیش آمده که خب آن مقدارش چقدر است؟ آن چه مقداری است که عرف او را تحمل می‌کند؟ فرض کنید که یک کیلومتر رفتن برای تحصیل ماء، آیا این حرج بر عرف است؟ دو کیلومتر رفتن حرج بر عرف است؟ در حالی که می‌بینیم شارع این دو کیلومتر را آمده نفی کرده. ولی این حرج بر عرفی نخواهد بود. این هم از اینجا اشکال وارد می‌شود که میزانی که شما تعیین می‌کنید برای مرز حرجیت و عسر، آن میزان چقدراست؟

سوال: این دیگر قضیهٔ شخصیه است.

جواب: بله؟

سوال: این قضیهٔ شخصیه است. ممکن است صد متر برای کسی حرج باشد و برای کسی دیگر سی کیلومتر هم حرج نباشد، این ...

جواب: بله خب می‌دانم، اینها که نگفته‌اند نسبت به هر کسی این طور است. آمده‌اند مسأله را به نحو کلی بیان کرده‌اند.

یعنی گفته‌اند که شما نگاه کنید ببینید که در این قضیه، اگر ما این مسأله را به عرف عرضه بداریم عرف

نسبت به این چه حکمی در اینجا دارد؟ عرف می‌گوید فرض کنید به مشقت بیفتد، خب بیفتد به مشقت. اگر فرض کنید که در مقابل این ثواب است خب به مشقت بیفتد چه اشکالی دارد؟ آیا آن تکلیفی که شارع آن تکلیف را وضع کرده است چه میزان ارزش و اعتبار دارد که در مقابل آن ما به این قاعده تمسک کنیم یا اینکه این مشقت را در مقابل آن اعتبار بپذیریم.

سوال: این دیگر بستگی به خود تکلیف دارد یک وقتی تکلیف ذاتش...

جواب: خب همین. اینجا، جای بحث است که از کجا این قضیه تشخیص داده می‌شود. لذا مسائل در اینجا مختلف است.

آخرین مطلبی که خیلی‌ها آمده‌اند به آن متمسک شده‌اند و به آن رسیده‌اند این است که ما باید ببینیم که [در مورد] آن تکلیف، عرف در اینجا چه حکم می‌کند؟ عرف در اینجا چه بیان می‌کند؟ آیا می‌گوید این قضیه حرجی است یا حرجی نیست؟ اگر گفت حرجی است خب انسان عمل نمی‌کند.

خب در اینجا باز این سوال پیش می‌آید که آیا عرف می‌تواند در اینجا دخالت بکند یا اصلاً جای دخالت عرفی در اینجا نیست؟ عرف در اینجا به چه میزانی حکم می‌کند به اینکه این حکم حرجی است یا اینکه این حکم حرجی نیست؟ آیا اگر احکامی در شرع وارد بشود که برای انسان مشکل باشد آیا آن احکام حرجی است [و باز] در عین حال تکلیف شده یا به صرف اینکه از شرع آمده دیگر نمی‌شود به آن گفت حرجی؟ این یک مسأله هست که این معنای حرجیت برای ما روشن بشود، مشکل بودن و سخت بودن برای ما روشن بشود.

محصل کلام این است که ما باید در این زمینه نگاه کنیم و ببینیم که شرع در چه زمینه‌ای تکلیف جعل کرده؟ وقتی که ما نگاه به تکالیف می‌کنیم می‌بینیم در بعضی از تکالیف اصلاً مشقت خوابیده، اصلاً مشقت خوابیده! حالا بعضی از تکالیف اصلاً نفسش اقتضای مشقت می‌کند، نفس جهاد و ذات جهاد اقتضای مشقت می‌کند و این لازم است. یعنی ما جهاد بدون مشقت نداریم. بله ممکن است ما به یک زمینه‌ای برسیم که جهاد، یک جهاد بدون مشقت باشد. آقا توی خانه‌اش نشسته کلید را می‌زند یک کشور می‌رود به هوا! این جهاد بدون مشقت است. ولی جهادی که فعلاً هست، جهادی که ما مخصوصاً داریم...

سوال: جهاد مستضعفین

جواب: جهاد مستضعفین، نه جهاد بقیه!

جهادی که ما فعلاً در آن قرار داریم که جهاد اَبدان است با حدید! جهاد لحوم است با؟ و امثال ذلک، می‌توانیم بگوئیم مشقت تا حدودی در آن هست. خب این مشقت هم آدم را می‌رساند به همین جا دیگر، البته خب ثوابش بیشتر است، ثواب دارد. خب در اینجا زمینهٔ مشقت لازمهٔ جهاد است. و ما نمی‌توانیم این دو را از هم جدا کنیم. این را کار نداریم. اما در مورد حج، به قول مرحوم آقا که می‌فرمودند اصلاً حج بدون مشقت

نمی‌شود.

سوال: درآن قسمت اول اصلاً قاعده حرج جاری نیست؟

جواب: نه اصلاً آنجا حرج نیست. آنجا...

سوال: چون زمینه ندارد

جواب: اصلاً زمینه ندارد، مثل قاعدهٔ لاضرر می‌ماند که در آنجا بعضی از ضررهایی که متوجه انسان می‌شود چون در قبال یک مسأله‌ای هست، در آنجا ضرر به حساب نمی‌آید. شما بچه‌تان مریض می‌شود دارد از دنیا می‌رود. می‌گویند آقا باید یک میلیون بدهی عملش بکنیم. این فرض کنید که قلبش تنگی آئورت و این حرفها پیدا کرده یک میلیون هم خرج آن می‌شود! حالا که مرده‌اش را هم پول می‌گیرند دیگر!

گفته عمل می‌کنیم، گفته که آقا دیگران می‌گویند می‌میرد! گفته که من کارم درست است باید بروید پول بریزید! رفته‌اند پول توی بانک ریخته‌اند و شخص را آوردن برای عمل و همان سر عمل هم شخص مرده! گفتش کار ما همین است، شما امضاء داده‌ای که اگر بمیرد ما مسئول نیستیم! خلاصه بگذریم از کارهایی که اینها می کنند!

یک میلیون پول می‌گیرند برای اینکه قلب بچه‌تان را من باب مثال عمل بکنند. شما برای این یک میلیون چون در دستتان پول ندارید ماشینتان را می فروشید، فرشتان را می فروشید و...، آیا این ضرر هست یا نه؟ آیا عرف به شما می‌گوید که شما در اینجا متضرر شده‌اید؟ نمی‌گوید. چون این تدارک شده به صحت. آن صحت ارزشش اینقدر بیشتر است که این ضرر را تدارک می‌کند. این هم در اینجا همین طور است، چون در مقابل این جهاد، دفاع از وطن است، دفاع از ناموس و عِرض و اسلام و اینها هست لذا اصلاً در اینجا حرج نمی‌گویند. یک حکمی است که لازمهٔ ذات او مشقت دارد، به آن اصلاً حرجی اطلاق نمی‌شود. به عبارت دیگر حرج و عدم حرج از باب عدم و ملکه است نه از باب سلب و ایجاب، یعنی زمینهٔ برای حرج باید وجود داشته باشد یا زمینهٔ برای... تا اینکه بگویند حرجی. اما چیزی که نفساً غیر از حرجی، اصلاً نمی‌شود، نمی‌شود به آن گفت حرجی.

سوال: اینکه اگر فرض بفرمائید این مسئله متحقق باشد بر از بین رفتن اراضی یا نفوس مسلمین، فرض بفرمائید که انسان باید خودش این اراضی مسلمین را آتش بزند تا به کفار برسد، اینجا چطوری؟

جواب: خب این هم همین طور است.

سوال: آن نباید تدارک بشود مثلاً از ناحیهٔ بیت‌المال و جای دیگر؟

جواب: اراضی؟

سوال: مثلاً.

جواب: خب بله.

سوال: اراضی یا نفوس. فرض بفرمائید که مثلاً کفار نفوس مسلمین را سد قرار بدهند، این فرض در جهاد هست دیگر؟

جواب: خب بله این باید تدارک بشود دیگر

سوال: چون اگر بگوئیم این مشمول قاعدهٔ لاضرر است بنابراین هیچی به عهدهٔحکومت اسلامی و بیت المال اسلامی و اینها هم نیست، باید از بین ببرند ولو اینکه نفوس و اراضی و... از بین برود.

سوال: ... دیه که مشکلی ندارد.

جواب: آن که زمینهٔ برای این[دیه] در اینجا وجود دارد خب آن را باید دیه‌اش را بپردازند ولی آن که نه، در خود جنگ ...

سوال: در باب جهاد، لاضرر هم هست دیگر...

جواب: می‌دانم، این ضررهایی که از خود ناحیهٔ شرع و حکومت گاهی اوقات متوجه می‌شود ما با قاعدهٔ لاضرر در اینجا تدارک می‌کنیم، [این مطلب در اینجا] هست، درست است. اما آنی که در خود نفس جهاد انجام بشود نه اینکه وسیله و زمینه بشود. در خود نفس جهاد نه دیگر، آنجا این قاعده و اینها جاری نمی‌شود.

باید ببینیم احکامی که شرع اینها را جاری کرده، در چه زمینه‌ای این حکم آمده؟ وقتی که شارع نگاه به حج می‌کند در چه زمینه‌ای نگاه به حج می‌کند؟ حج عبارت است از یک مسألهٔ بسیار مهم که ارزش این را دارد که من باب مثال افراد در اینجا به این مشقتها هم بیفتند. این قضیه در اینجا هست. سنگ زدن و رمی جمار، این اصلاً خواهی نخواهی فی حدّ نفسه یک مسألهٔ حرجی است. آمدن و بیتوته کردن در عرفات و[تحمل] آن گرما و اینها، این فی حدّ نفسه یک مسألهٔ حرجی است. و ما می‌بینیم در زمان شارع هم به همین کیفیت بوده. آن وقت ما نگاهی که باید بکنیم به احکام، این نگاه را باید بکنیم، از نقطهٔ نظر اطلاع بر روایات و لسان روایات که بیانگر و حاکی این احکام هست ما بیابیم و بدست بیاوریم مقدار اعتناء شارع را نسبت به این موضوع. مثلاً فرض کنید که در باب نجاسات و طهارات ما می‌بینیم شارع به نجاسات و طهارات اصلاً خیلی اعتنایی ندارد یعنی اصلاً اعتنا ندارد. امام علیه السلام فرض کنید که می‌رود در بیت التخلیه می‌گوید من آب ریختم به دامن لباس خودم به خاطر اینکه اگر یک رطوبتی دیدم بگویم از همان آبی است که به لباس خودم ریختم. ما می‌بینیم در این زمینه اصلاً شارع توجه ندارد. نمی‌خواهد مردم را به وسواس بیندازد، نمی‌خواهد مردم را به این مسائل مقدمی و اینها گرفتار بکند. هیچی در اینجا ندارد. آقا وضو! بله آقا استصحاب بقاء طهارت بکن برو نمازت را بخوان ...، این مطلب در اینجا هست. ولی فرض کنید که در باب اعراض و نفوس و دماء می‌بینیم که شارع بسیار اهتمام دارد. به ادنی احتمالٍ ؟ بالشُّبهات با یک شبهه‌ای که پیش می‌آید

خب حد را باید متوقف کرد، بنا بر این است. ولی[متأسفانه الان] با [وجود] شبهه[هم حد را] انجام می‌دهند! در اعراض و دماء و نفوس اعتناء و اعتبار شارع را در اینجا بسیار شدید می‌بینیم. لذا در این مسائل اصلاً قضیهٔ حرجیت خودش را کاملاً نشان می‌دهد. انسان فرض کنید که من باب مثال به عسر و حرج بیفتد برای اینکه یک نفر قصاص نشود نه اینکه فعلاً همین طوری یک پرونده در اینجا باز شده و این پرونده هم دلالت می‌کند که این شخص یک آدم را کشته، آقا تو هم این را بزن و بکش! خب چکار کنیم؟ گفت اگر بخواهیم برویم فلان محل تحقیق بکنیم چه کسی حال دارد این همه راه برود آنجا تحقیق کند که آیا این زده یا نزده؟ نه بابا خلاصش کن برود پی‌کارش، یا بهشتی است یا جهنمی دیگر! در اینجا می‌گویند اگر شده تمام دنیا را باید بگردی، پدر خودت را دربیاوری، هزار تا بلا سرخودت دربیاوری تا یک حدی نسبت به این جاری نشود! این زمینه، زمینهٔ دماء است، اعراض است، در زمینهٔ نفوس مسائل حرجی و این حرفها اصلاً راه ندارد که آنجا ما بخواهیم فرض کنید این حکم را اصلاً در اینجا برداریم.

آن وقت در مورد حج ما می‌بینیم اصلاً ظرف تشریع حج در ظرف حرجیت است. یعنی انگار...، امیرالمومنین علیه السلام مگر ندارد که: خداوند خانهٔ خودش را در داغ ترین ، بی آبادترین و فلان ترین جاهای زمین خودش قرار داد تا هر کسی می‌رود قصد بیت او را بکند و بگذرد از چی و ...! آن خطبه ای که در نهج البلاغه است. خدا نمی‌خواهد زمین خود را در دربند طهران یا توی درکه، بهترین آب و هوای طهران و یا در جنگلهای شمال قرار بدهد! ...[اگر قرار بود که این طوری باشد] این که دیگر سفر به بیت اللَه نبود، این که زیارت بیت اللَه نبود. خود حضرت ابراهیم را به چه بلاهایی انداخت تا به آنجا رساند و برگرداند؟! این زمینه را [در حج]مشاهده می‌کنیم.

آن وقت در یک همچنین زمینه ای وقتی نسبت به احکام نگاه بکنیم می‌بینیم آن مقدار اعتناء شارع را نسبت به تکلیف، اگر آن مقدار اعتناء بیشتر بود آن می‌شود حرجی. فرض کنید که من باب مثال دو میلیون آمده‌اند برای رمی جمار! خب اگر ما مرد باشیم فرض کنید که می‌رویم و سنگ می‌زنیم و حالا سعی می‌کنیم یک خورده چیزتر و بالاخره مالشمان هم بدهند عیبی ندارد، دو تا سنگ هم به کلهٔ ما بخورد عیبی ندارد اما فرض کنید که من باب مثال اگر یک زنی بخواهد بیاید آن خیلی برایش مشکل است یعنی یک احتمال[خطر] جدی در اینجا مطرح هست برای این زن که آیا این زن می‌تواند سالم بیاید بیرون یا نه؟ و آیا این زن، اگر این رمی جمار را به این کیفیت انجام بدهد قدرت برای اعمال دیگر را دارد یا نه؟ حالا ممکن است الان صدمه نبیند ولی اعمال دیگر را نتواند انجام بدهد. در این زمینه این قاعدهٔ نفی حرج در اینجا جاری می‌شود. پس بنابراین ملاک و معیار ما برای ...،

سوال: ...؟

جواب: بله؟

سوال: ...؟

جواب: کل شیءٍ بحسبه در اینجا می‌شود. چطور اینکه شما در قاعدهٔ لاضرر مگر برای رفتن به حج مبالغ زیادی را صرف نمی‌کنید، مگر آنها را ضرر به حساب می‌آورید؟ درحالی که شما یک هزارم این مبلغ را برای تحصیل طهارت مائیه می‌گویند که خرج نکن، با تراب تیمم بکن. ولی برای حج می‌گویند هزار برابرش را هم باید صرف کنید. برای وضو سهل گرفته‌اند اما برای حج می‌گویند اگر صد میلیون پول رفتن به مکه است باید انجام بدهی هیچ حد و مرزی ندارد. این نیست که فقط فرض کنید اگر یک میلیون یا پانصد هزار تومان شد انجام بدهید و اگر هزار تومان هم بیشتر شد نه دیگر اینجا استطاعت برداشته می‌شود! نه. در هرشیی به حسب خودش آن مقدار زائد برتکلیفِ شارع را، و آن مقدار را هم انسان خودش می‌تواند بدست بیاورد. این دیگر ملاک، ملاک ذوق است. اینجاست که دیگر تفاوت پیدا می‌کند یعنی هر مکلفی بر حسب تشخیص خودش آنجا دیگر باید وظیفه‌اش را انجام بدهد، کسی دیگر نمی‌تواند به او اعتراض کند یعنی خودش می‌ماند و خدا. اینجا جای فتوا دادن دیگر نیست که نسبت به این شخص آیا حرجی است یا حرجی نیست. این دیگر وظیفه، وظیفهٔ مکلف می‌شود. خود مکلف باید تشخیص بدهد البته خود انسان هم می‌فهمد. مجتهد به عنوان بیان یک حکم عام این قضیه را مطرح می‌کند، مواردش را باید بگوید به مقلد که در چه مواردی می‌توانی این کار را انجام بدهی نه اینکه صرفاً بگوید که آقا حرج است.

امسال که در مکه بودیم یک پیرمرد بود سفر اولش هم بود، صروره بود، پیرمرد سرش را نمی‌خواست بزند! نمی خواست حلق کند! مجتهد خودش هم فتوا به وجوب حلق می‌دادها! اینقدر این طرف و آن طرف رفت سؤال کرد بعد هم آمد پیش ما، گفتم الا و لابد باید بزنی، هر چه بالا و پایین کرد، گفت از فقهاء کسی هست فتوا داده باشد که حلق لازم نیست؟گفتم من اصلاً فقیه نمی‌شناسم! آقا برو پی‌کارت باید سرت را بزنی برو و برگرد هم ندارد! هرچه کرد گفتم نمی شود. آخرش آن مسئول کاروان آدم عامی هم بود، خب مسئول بود و کتابها را هم داشت دیگر، فتاوی آنهایی که توی لبنان هستند، فتاوی آنهایی که توی عراق و آنجاها هستند همه را داشت. آن گفت فلان کس می‌گوید که– اصلاً مجتهد این نبود – فلان کس می‌گوید اگر ضرر داشت نه حلق بر تو لازم نیست. آن گفت بله برای من ضرر دارد! ضرر چی‌چی دارد؟ نه برای من ضرر دارد، من احتمال ضرر می‌دهم، احتمال مشقت می‌دهم! هیچی! آقا سرش را نزد و یک پسری هم داشت خیلی سوسول و فلان و این حرفها! اصلاً از اول توی خود کاروان یک اتاق دیگر گرفته بودند که قاطی نشوند با بقیه! با اینکه بقیه هم همه جزو چیزهای فلان و این حرفها بودند اینها دیگر چی بودند که با بقیه نمی‌خواستند قاطی بشوند! فقط سر نهار و شام می‌آمدند می‌نشستند و بعد می‌رفتند در اتاق خودشان! مُترف بودند دیگر، مرفّه بودن و فلان و این

حرفها.

خب این زمینه را مجتهد باید بیان کند برای او و بگوید که الان این تشخیصی که تو می‌دهی این اشتباه است. بله اگر مجتهد زمینه را بیان کرد دیگر آن وقت تشخیص با خودش است. خود او به کل شیء بحسبه بینی و بین اللَه می‌تواند که به قاعدهٔ نفی حرج برای رفع آن حرج تمسک کند

سوال: لازمه‌اش تسلط آن مقلد است به مبانی و مسائل حج و مصالح و مفاسد والا همین طور که نمی‌تواند تشخیص بدهد

جواب: نه، عرض کردم خود مجتهد باید مورد را بیان کند، فرض کنید که در مورد آمدن به عرفات و فلان و این حرفها، اگر بگوید برایم مشکل است می‌گوید بی‌خود مشکل است باید بیایی تا حالا خوردی و خوابیدی حالا باید بیایی. اما اگر زمینه، زمینه‌ای بود که دیگر واقعاً سخت بود...

اللَهم صل علی محمد و آل محمد